



سایت تهران

به نظافت آسایشگاه خیلی اهمیت می‌داد و گاهی اوقات نیمه شب برپا می‌داد و سربرازان را مجبور می‌کرد که همه آسایشگاه را تمیز کنند. فرمانده گروهان ما هم تمیزی سرسره‌های بهداشتی برایش مهم بود و اگر کیفی می‌شد همه را تنبیه می‌کرد. فرمانده یکی از گروهان‌های اوقات سربرازان گروهان را دو ساعت به‌صورت خردار در محوطه نگه می‌داشت تا جایی که تحمل خیلی‌ها تمام می‌شد و بی‌هوش می‌شدند. آن کاش می‌شد لایق از محوطه قدیمی پادگان را از خیابان سربرازان با آن خاطره دراند حفظ کرد.»

اغلب مردان خاطرات زیادی از دوران خدمت سربازی دارند. خاطراتی که فراموش نمی‌شود و بخش مهمی از زندگی‌شان می‌شود. اما آنهایی که ۶۰ روزه‌آموزش دیده‌اند مخصوصاً اگر دهه پنجاهی و دهه شصتی باشند طور دیگری به این دوران نگاه می‌کنند؛ روزهایی که سخت و شیرینی‌اش را تا نوبت نتوان آورده‌اند.

حالا هرکدام از آنها در گوشه‌ای مسئول زندگی روزه‌ر خود هستند اما وقتی ۶۰ام را می‌شنوند دل‌شان سخت تنگی می‌شود؛ دل‌تنگی که جهم سبز.

خاطرات خوبی را برای ما رقم زد. ۱۸ سال از آن روزهای می‌گذرد اما انگار همین دیروز بود که در سرمای دی ماه سال ۱۳۸۱ در محوطه بزرگ پاکدگان می‌دویدیم.

توی گروهان ما از همه شهرهای ایران بودند؛ یکی از جنوب، یکی از شمال. سیستم گرمایش آسایشگاه خراب بود و برای گرم شدن تخت‌ها را به هم می‌چسباندیم و با پتو دورشان را می‌بستیم. بعضی شب‌ها از شدت سرما نمی‌توانستیم بخوابیم. تنها شانس که نورآزمین این بود که آموزش ما با ماه رمضان همزمان شد. فرماندهان کمتر سختگیری می‌کردند. منابع بزرگ آب و شوره‌ای را که از آن ناحیه برای یکی از درختان چنار می‌ریختند به همه سربازان این پاکدگان به یاد دارند.

تنه و برگ‌های این درخت در زمستان بخی می‌زد و شبیه مجسمه‌ای کریستالی می‌شد. آموزش تکاور ی خلی سخت است و در جنگ معمولاً شیک جوتور تکاور پیاده به عنوان یک نیرو جوتور از همه به دل دشمن می‌زنند. برای همین چجهایی که نازپزوده بودند گاهی اوقات کم می‌آوردند و هر چه می‌کردند، بعضی از فرمانده ما گرمه غریق‌بال پیش‌بینی بودند. یکی از آنها

تومی می گفتم و رفو می کردم، اکثر
چشمه‌های دوره آموزشی به من به‌دکار
بودند. برای سفره افطار هم چچه‌ها به
جای دانه می‌دادند و من می‌دادم.
دوره‌های آموزشی ۶، یکی از بهترین
دوره‌های آموزشی برای سربازان است
طوری که بعد از پایان دوره چچه‌ها
می‌نواستند از موانع پنهان و آشکار
از دیوار بالا بروند. فرماده ما گروهبان
کم سن و سالی بود که برای خیلی از
ما سخت بود دستورش را اجرا کنیم.
پیش خدما می گفتم تو داشتی بچه
ما هستی و باید هوای ما را داشته باشی
اما واقعا سختگیر بود، خطرات ناشی
خوبی از آن روزها دارم. ای کاش می شد
این پادگان را فقط کرد. آنجا سرباز
واقعی برای وطن تربیت می شد.»

دویدن سربازان در هوای سرد صبح
زمستان با آن بخاری که از دهان
خارج می‌شود باید شبیه قطاری باشد
در آن در محوطه سروکاه و در میان
کرختان صحرایی و رود خود شد
می‌میچد. گاهی یکی سر می‌خورد و از
واگن‌های به هم پیوسته بیرون می‌افتد
و نفرت پشت سرش را هم یکی یکی
به قیاح می‌اندازد. محمد حبیبی هم
از خاطرات ۱۸ سپتامبر ۱۳۵۷ از این
پادگان می‌گوید: «۶: بعد از دانشگاه،

دویدن سربازان در
هوای سرد صبح
زمستان با آن
بخاری که از دهان
خارج می شود
شبیه قطاری بود
که در محوطه
صبحگاه و در میان
درختان بلند سرو
و کاج، دور خودش
پیچید. گاهی یکی
سر می خورد و از
واگن های به هم
وسته بیرون افتاد و
فرات پشت سرش
را هم یکی یکی به
قیقاج می انداخت

بچه‌های تهران جشن تولدشان را
توی آسایشگاه می‌گرفتند تا کم‌کم
لذتگی کنیم. حالا که قرار است این
پادگان به بوستان تبدیل شود لاف‌لافل
آسایشگاه‌های آن را نگه دارند. آنجا
از خاطره است.»

مگر می‌شود خاطرات آن روزهای
سخت و شیرین را فراموش کرد؟ که
۱۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱، ۰
بریا... محمد آوینی می‌گوید بهترین
روزهای زندگی‌اش در این پادگان
بوده. جایی که آرام و بی‌دغدغه
را می‌یافت و پول می‌گرفت: «بعد
از آموزش مقدماتی در پادگان ۱۱
برای گذراندن دوره که کم‌کم مخصوص
تاکاوران پیاده آموزش شد به مهاباد
رفتیم. دوره‌اش سه ماه با ماه رمضان
و سرمای زمستان همزمان شده بود.
افسرانی که آموزش می‌دادند خیلی
زنده بودند و می‌گفتند توی کوره برای
زند ماندن حتی ماه هم خوردن احساس
در محوطه سربیز جای‌داره احساس
غربت نمی‌کردی و فصل پاییز آنجا
مثل بهشت بود. روزهای اول تصور
می‌کردی اینجا تکه‌ای جدا از تهران
است که همه فلان بود هم تماشا.
لیسانس وظیفه‌ی بودیم و فرمانده
گروهان ما می‌گفت اگر به شما سخت
می‌گیرم به این خاطر است که شما
در آینده دکتر و مهندس و افسران
از این کشور خواهید شد و باید محکم
باشید. من خطایی می‌کردم و آرام
لباس و کلاه بچه‌ها را می‌دختم. برای
دوخت آرام لباس و کلاه ۷۵۰ تومن
می‌گرفتم و خرده کار می‌شد ۱۵۰ تومن.
اگر هم لباس کسری پاره می‌شد

«جهنم سبز» را فراموش نمی‌کنم. نامی که به آن شهره است؛ «بعد از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه مشهد برای خدمت سربازی وارد ارتش شدم و دو ماه آموزشی را در پادگان ۱۰ و بعد از آن دوره پیاده‌آوردی را در گذراندم. آخر ماه سال ۸۱ و اوایل پادگان شدم؛ محیطی سراسیمه و بزرگ با درختان بلند چنار، شروع آموزش با بارف و سرما همراه بود. افسران و فرماندهانی که آموزش می‌دادند بسیار زنده و سخت‌گیر بودند. فرامنده گروهان کناری ما یک شب همه را خط کرد و از سربازان خواست پوتین‌ها را در بیاورند، بندش را گره بزنند و از گردن آویزان کنند. پیاده‌پا به توی محوطه می‌دیدند. ما از آرایشگاه با کمک خودمان آنها را تمنا می‌کردیم. چند دقیقه بعد یکی از سربازها بیهوش روی زمین افتاد. فرامنده دستور توقف داد و از گروهان خواست پوتین‌ها را بیا کنند و برگردند آرایشگاه. با کمک بچه‌ها سربازی را که بیهوش شده بود به بازگارد آوردیم. توی مسیر چشمش را باز کرد و متوجه شدیم که چشمانش را سبزه‌ای کرده. فارغ‌التحصیل شدیم که می‌گفت خود را به بیهوشی زدم که تا فرامنده دست از سرم‌ان بردارد».

علی‌آبادلنتگی‌هایش برای آن روزها می‌گوید: «چند روز قبل از اعزام به سربازی متأهل شده بودم و دلم برای خانواده تنگ می‌شد. بچه‌های تهران پنجشنبه و جمعه به خانه می‌رفتند اما ما شهرستانی‌ها توی پادگان می‌ماندیم. برای همین

پادگان ۶- ارتش تهران که در حصار
فصل خیابان پاسداران تا بزرگراه
شیراز شیرازی قرار دارد و به زودی
یکی از بزرگترین بوستان‌های این
شهر خواهد شد، در دوره پهلوی اول
ساخته شد و در زمان پهلوی دوم به
سوانح استقرار یمنی سوم لشکر یکم
گارد شاهنشاهی مورد استفاده قرار
گرفت و از آنجایی که بخشی از آن‌ها
گارد سواره نظام بودند، اسب‌های آنها
هم در قسمتی از این پادگان نگهداری
می‌شد. پس از انقلاب در سال
۱۳۶۲ مرکز ۶- ارتش که برای آموزش
تکاوران در محل پادگان لشکرک
شکل گرفته بود، به این پادگان منتقل
شد و مرکز آموزش درجه داران نظامی
گرفت. پادگان ۶- آموزشگاه‌های فرا
وابسته به نیروی زمینی ارتش ایران
است که دوره‌های نظامی را به پرسنل
پایور و سربازان وظیفه جدید تراجاز
آموزش می‌دهد. همچنین آموزش
اولیه دواطلبان بیمار شده ارباب‌ها
دانشگاه‌های افسری نیز در این مرکز
برگزار می‌شود.
وقتی می‌گویم قرار است ۳۵ هکتار
از پادگان ۶- هکتار به یکی
از بزرگترین بوستان‌های پایتخت
تبدیل شود و چون پادگان ۶- پادگان
ارتش بوده، نامش را هم بگذارند
«بوستان ارتش» می‌شود که گیرد و
دلنگ روزانه‌ای که دلش که ساعت‌ها
مشغول یادگرفتن نحوه گره زدن
طناب و بالا رفتن از صخره بود.
می‌گوید کسانی که در ارتش خدمت
کرده‌اند و دوره آموزشی‌شان در
پادگان ۶- گذرانده‌اند، خاطرات

تاز ۶۰ حرف می‌زنم، می‌گوید بمان تا دفترچه خاطراتم را بیاورم. و چرت می‌زند و می‌خواند: «خدمت دوست عزیزم که آشنایی‌مان در دوران سربازی و در پادگان ۶۰ رقم خورد؛ امیدوارم بدیدگدر فراموش نکنیم. دست‌درست «حامد» و صفحه به صفحه «فیق» ۶۰ هیچ گاه تو را فراموش نخواهم کرد. امیدوارم اگر گذرت به شمال افتاد حتماً به کلبه حقیرم به هم سربزنی. خوشحالم که در یک نفر از جمع ۱۲۵ سرباز پادگان ۶۰ بوم و کنار تو روزهای خوبی داشتم. آسایشگاه شماره ۲ - (اکبر) - قیادداشت بعدی: «به نام آفتاب و قلب را آفرید تا فریاد کند محبت را، خدمت دوست عزیزم علی، موفقیت و شادگامی تو از خانواده‌ات را از خداوند منان خواستارم. یاد روزهای آموزش تکاوری در ۶۰، امیدوارم از دست من ناراحت نشده باشی مأمور بودم و معذورا می‌رسد روزهای که تنها در کنار عکس من / شعر روزی که‌نهام در موبایز بر کنی. گروهان ۳ پیاده ۳ «داوود» که خوب که هنوز دفترچه را نگه داشته است: (علی) جان روزهای آفتابی و برفی، تلخ و شیرین، هرچه بود گذشت و اکنون که این من است در دفترچه خاطرات برکت می‌نویسم منتظر برگه پایان آموزش و رفتن به خانه هستم. دوران سربازی مثل یک چشم برهم زدن می‌گذرد. آخرین ساعت در ۶۰ - برادر کوچک‌تر من».

۷۳۶۶ جدول روزنامه ایران دارای دو «شرح عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدا یکی از شرح‌ها را با مداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.

کنج و گوشه بی رمق ندارد
ی‌بنیان، بر می‌خیزد
سدی در آستان «آذربایجان شرقی»-
ای‌زیا، طرح سابق مدارس- پرنده‌ای با سر
فایک «ثال‌مادریه»- شادمان شدن
هار نیروی مهم در ارتش- آمیخته- تانی از آرد
«کوکو»- سنده‌عامله- زودیوار
تر- از موجودات قرآنی- آب صفر در جه-
فرصت، مهلت- همسطح باهم
موتور- عقاید
سریال اسپانیایی در حال پخش از شبکه ۵
بگر «سرقت پول»

۵- خشک
۶- زمیر-
۷- بی-
۸- حوت ک-
۹- کانت-
۱۰- بلوئی
۱۱- شهر-
۱۲- همت
۱۳- وس-
۱۴- از-
۱۵- ناق-
۱۶- سیمای

ت- چربی شیر خام
پیشگاه جلوی ساختمان- یار
ختمان- سنگ آسیاب
خرت جنگلی توموند
از دیدنی های طبیعی استان
قد-
ایالت «آفتابگردان»
خاموش
ساز قدیمی شبیه تار
بان «بینوایان»- فرانکس
میر بیگانه- باران ریزه- گندم

۹- پیرنگ و جلا- قشیر شیر	صدر نشین
۱۰- اوجاساحت- آست	زاین فصل و
۱۱- (مشهدی)- پیرجم	عظیم
۱۲- مژده رسان- سفید کار	قوم ایرانی
۱۳- دیوان- تونمند- و خرم	عجایب-ا
۱۴- مادر- خروالا- جزو	رتفع
۱۵- (بوشهر)- گنبد نمکی	نخامنشی-
۱۶- (ازبکستان)- آلفرد دوموسو	۴- مرکز کشور (مالت)
۱۷- عمودی	دروکن

اول
دادی

هفته
نامه پیشکشی - یار «منیزه» - تخ-
قهرشانی - عفترا دو ا
یاچه خوارزم - قنبران اسطور
ناووده - مربی شاهزاده - فراخ
زنسنگین - بدرخوا ابیده - مسا
احد شمارش پتو - آیونمان - سا
شه مالاریا تمام - نیم تنه گرم
سمتی ازپا - بزرگراه - تشرزدن
ساروی شستوشو - سکه راب
عرب - راهنامی
مربوط - هسانلی «گرستیوری» - یا-

[illegible][illegible]

«س- مقیاس
های کرونایی
تکامل می‌رود-
مقاله کنجد
ن را
ب- چاشنی

دولت بزه
۱- کوارتز- نمایشگاه
۲- هدیه دادن-
سجنش
نصب های عرب- تریا- زدنش
ریاست
کار گلخانه ای که به عنوان
دانشگاهی- سلاح مار
مربرجیس- نجیان و شرفیان
پتمنه زنانه- سنگ چاقو تیزکنی
راکی بر بتلت- دستگاه هوا ساز
خروج دود خودرو- دیو
قات ورزشی

۳۴۰۰ رقم ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های کوچک ۳ در ۳ یکبار دیده شود

	۱	۶	۷
			۴
			۳
۹	۶		
۲	۴		
	۳	۹	
۶		۵	

۵		۱		۹
		۴	۸	
			۹	۳
			۴	۵
	۲			
۳	۴			
	۷	۳	۶	

۸			
۶		۳	
	۷	۵	۱
		۲	۳
	۵		
	۳		
۳	۸	۷	۲
۱			

			5
9	7	1	8
		7	
		3	
4	5		
6	3	8	
	4		6
			7

۳			
۹	۲		
		۶	۷
۸			
۶	۳		۸
		۸	
۱			۵

	۵			۲
		۱		
	۸		۵	۶
۸				۱
۱	۴	۷		
			۲	۵
				۳

		۳		
۴				
	۵			
			۷	
	۶			
۶	۳		۴	
۹			۳	
		۴		

		۵		
۵				۹
۸			۲	۴
			۶	
۲				
			۹	
				۲
		۱		

ḥ	ṣ	y	š	b	v	l	a
ʾ	i	s	ʔ	q	z	ḡ	n
v	ʾ	b	i	ʾ	y	ḍ	ḥ
b	š	ʾ	ḡ	i	ʾ	ḍ	v
ḍ	y	ʾ	ḡ	ʾ	q	š	i
i	ʾ	v	b	y	ʾ	š	ḍ
š	v	ʾ	y	ḍ	i	ʾ	ḡ
y	b	i	ʾ	ʾ	v	š	ḍ
ʾ	ʾ	ḍ	v	š	i	y	

ܐܬܪܝܢ

A	V	I	B	S	A	D	A	V
A	d	b	A	V	A	V	I	b
A	b	V	I	V	d	A	A	S
V	A	d	A	I	V	b	S	A
I	A	b	S	b	V	A	d	V
V	S	d	A	d	A	I	V	A
d	A	A	V	A	b	S	V	I
b	I	A	V	A	S	V	A	d
S	V	V	d	A	I	A	b	A

حل جدول سودوکو شماره ۳۴۰

۱	۴	۵	۷	۳	۶	۸	۲	۹
۳	۱	۹	۸	۹	۷	۴	۵	۶
۴	۳	۸	۶	۵	۱	۹	۷	۲
۹	۵	۶	۱	۸	۷	۴	۳	۲
۷	۸	۳	۶	۱	۹	۵	۲	۴
۱	۹	۷	۵	۳	۲	۸	۶	۴
۶	۷	۳	۱	۹	۸	۲	۴	۵
۸	۶	۲	۹	۴	۳	۵	۱	۷
۳	۸	۲	۵	۶	۱	۷	۹	۴

آسان